

امنیت جامعه‌ای و سیاسی از ره‌گذر سیاست‌گذاری اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۳

علی کریمی مله*

چکیده

سیاست‌گذاری اجتماعی از راه تأمین نیازهای مردم و تمهید زندگی برخوردار و معطوف به عدالت، پیدایش نظام سیاسی اجتماعی متعادل و متوازن را باعث می‌شود که امنیت نتیجه قهری آن است. این نوشته با الهام از رویکرد امنیت ملی گسترده مکتب کپنهاگ از یک سو و آرای بلند و لیکورس در خصوص ابعاد جامعه‌ای سیاست‌گذاری اجتماعی، نسبت امنیت ملی و سیاست اجتماعی را مطالعه می‌کند. فرضیه این نوشتار بر این گزاره استوار است که سیاست اجتماعی از ره‌گذر ارتقاء کیفیت زندگی، تأمین حقوق اجتماعی شهروندی، تحقق برابری، آزادی، عدالت، انصاف، ایجاد دولت فراگیر، تحقق حکم‌رانی خوب، حذف نابرابری‌های ساختاری و ارتقاء سرمایه اجتماعی و از طریق ایجاد هویت مستحکم ملی، به تحقق امنیت ملی پایدار می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی گسترده، سیاست‌گذاری اجتماعی، امنیت جامعه‌ای، مکتب کپنهاگ

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۵

مقدمه

یافته‌های نظری و واقعیت‌های تجربی، امنیت ملی را فرایندی در حال شدن نشان می‌دهد؛ بدین معنی که وقتی در مرحله‌ای امنیت حاصل شد و یا درجاتی از آن به دست آمد، به خودی خود تداوم پیدا نمی‌کند، بلکه بر عکس، امنیت گاهی در معرض چالش‌های جدی قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که حتی گاهی دولت-ملت‌های جاافتاده نیز با معضلات حاد امنیتی در اشکال مختلف روبه‌رو می‌شوند. بنابراین، امنیت‌سازی به سازوکار و نیروی پشتیبانی‌کننده نیاز دارد. به علاوه، این نکته نیز حائز اهمیت است که توسل به راه‌حل‌های سیاسی یا تدابیر نظامی صرف برای ایجاد جامعه‌ای امن، باثبات و بی‌تنش کفایت نمی‌کند، بلکه لازم است با کاربست سیاست‌های اجتماعی کم‌هزینه‌تر و کم‌مخاطره‌تر، امنیت مستمراً مراقبت و بازتولید شود (Dani and Haan 2008: 18). بنابراین، حتی اگر امنیت در جامعه‌ای مستقر باشد، لازم است با اتخاذ تدابیر و سیاست‌های مناسب، ارتقا یافته و تقویت گردد. از این رو، در کلیه جوامع، دولت‌ها راه‌هایی را جستجو می‌کنند تا امنیت سیاسی-اجتماعی را ایجاد و تقویت کنند و آن را از ره‌گذر تعمیق حس پیوستگی، تعلق و وفاداری شهروندانشان استمرار بخشند و اینجا نقطه‌ای کانونی است که سیاست‌گذاری اجتماعی کارساز واقع می‌شود و به منزله یکی از عناصر محوری امنیت‌سازی پایدار جلوه می‌کند، زیرا این نوع سیاست با ایجاد رابطه مستقیم بین دولت و جامعه، گفتمانی با پیامدهای قوی امنیت‌زا می‌آفریند.

سیاست‌گذاری اجتماعی موضوعی جذاب و گسترده است و به جنبه‌های مختلف زندگی مربوط می‌شود و کلیه مسائل مربوط به امنیت جامعه‌ای، مسکن، بهداشت، آموزش و مراقبت اجتماعی را در بر می‌گیرد. برنامه‌ریزی برای تأمین چنین اهدافی، هم از طریق فرایندهای اجتماعی و هم سیاست‌گذاری دولت حاصل می‌شود. بنابراین، اعتقاد بر این است که تحقق امنیت ملی در معنای موسع در نظام‌های سیاسی معاصر به میزان زیادی مرهون سیاست اجتماعی است (Beland and Lecoures 2008: 27). به بیان دیگر، مذاقه در زیست اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون نشان می‌دهد فرایندهای هویت‌سازی، تحکیم و یکپارچگی سرزمینی که در ذات امنیت به مفهوم مدرن آن قرار دارند، دارای جنبه قوی سیاست‌گذاری اجتماعی

هستند و در سطوح دولتی و فرودولتی^۱، سیاست‌گذاری اجتماعی به جزء مهمی از فرایند امنیت‌سازی تبدیل شده است.

با اینکه از نظر تاریخی، سیاست اجتماعی با ظهور دولت رفاه مقارن است، اما درباره فهم رابطه امنیت و سیاست‌گذاری اجتماعی، مطالعات نظام‌دار و نظریه‌پردازی هدفمند اندکی صورت گرفته است. این در حالی است که همواره یکی از مسائل مهم در دولت‌های مدرن و به ویژه متنوع، موضوع سیاست امنیت، یکپارچگی سرزمینی، همبستگی اجتماعی و تحکیم آن از طریق سیاست‌گذاری اجتماعی است؛ بدین معنی که چه کسانی استحقاق^۲ داشته و مشمول بازتوزیع^۳ و عدالت اجتماعی واقع شوند و به عضویت اجتماع درآیند یا از آن برون رانده شوند؟ پاسخ مشخص بدین پرسش‌ها، «همه ملت یا اعضای اجتماع ملی» است (Beland and Lecoures 2008: 1-2). بدیهی است محصول چنین پاسخ نظری به همراه اقدامات و تدابیر عملی و اجرایی، فرایندی فراگیر است که نسبتی مستقیم با امنیت ملی دارد. با توجه به این ملاحظات، پرسش اصلی نوشتار این است که از لحاظ نظری نسبت سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت ملی - امنیت سیاسی و جامعه‌ای - چیست؟ به تبع عنوان مقاله، پرسش‌های فرعی دیگری نیز طرح می‌شوند مثل اینکه معنا و دلالت سیاست‌گذاری اجتماعی چیست؟ مؤلفه‌های امنیت سیاسی و جامعه‌ای کدامند و کدام رویکرد امنیت ملی با سیاست‌گذاری اجتماعی مرتبط می‌شود؟

مداقه درباره رابطه بین سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت ملی قدمت زیادی ندارد و آثار مکتوب در این حوزه شمار چندانی را نشان نمی‌دهد. با این حال، مرور ادبیات مربوطه ما را به چند اثر مستقیم یا غیر مستقیم، رهنمون نمود. نخستین دسته از منابع، مؤلفه‌های امنیت ملی در رویکرد مدرن را بررسی کرده‌اند که کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» (بوزان ۱۳۷۸) از نام‌دارترین آنهاست. بوزان در ایده‌پردازی نوآورانه خود با نقد سنت‌های فکری سنتی در باب امنیت، توسعه مفهومی آن را با قائل‌شدن شأن امنیتی برای موضوعات فرهنگی، اجتماعی، زیست‌محیطی و منابع در کنار عوامل نظامی در مرکز توجه خویش نهاد. این اثر هرچند

1. sub-state
2. entitlement
3. re-distribution

دلالت‌های ضمنی سیاست‌گذارانه دارد، اما موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی و نسبت آن با امنیت سیاسی و جامعه‌ای از دایره شمول بحث آن خارج است. کتاب‌های «چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت» (بوزان، ویور و ویلد ۱۳۸۶)، «مطالعات امنیتی نوین» اثر تریف و دیگران (تریف و دیگران ۱۳۸۳) و «امنیت ملی در جهان سوم» نوشته آزر و مون (آزر و مون ۱۳۷۹) همگی با منطقی مشابه، برداشت نوین امنیت و عناصر آن را مفهوم‌پردازی نموده‌اند، اما نقش سیاست‌گذاری اجتماعی در تحقق آن بررسی نشده است.

کتاب «خشونت قومی و معمای امنیت جامعه‌ای» (Roe 2005) به خامه روئه از دیگر منابع مهم به شمار می‌رود. نویسنده پس از بیان اهمیت ابعاد جامعه‌ای امنیت در عالم نظر و سیاست‌گذاری عملی، در فصول اول و سوم، ابعاد مفهومی امنیت جامعه‌ای^۱ و تهدیدهای آن را بر می‌شمارد و مطالعه موردی جوامع مختلف را در دستور تحقیق خود قرار می‌دهد. مستقیم‌ترین اثر در این مورد، مقاله «قبیله یا ملت؟ ملت‌سازی و خدمات عمومی در کنیا در مقایسه با تانزانیا» نگاشته میگوئل است (Miguel 2004). نویسنده مقاله با توجه به زمینه‌های بی‌ثباتی و ناامنی در جوامع چندپارچه و ناهمگن، نقش خدمات عمومی و سیاست‌گذاری اجتماعی دو دولت کنیا و تانزانیا را در نیل به ثبات، هم‌گرایی و امنیت پایدار در تانزانیا و تداوم بی‌ثباتی، ناستواری سیاسی، تجزیه اجتماعی و ناامنی در کنیا بررسی می‌کند. با توجه به مرور ادبیات تحقیق می‌توان مدعی شد بداعت این نوشته بر برقراری پیوند بین اهداف و کارکردهای سیاست‌گذاری اجتماعی و مؤلفه‌های امنیت سیاسی و جامعه‌ای استوار است.

بخشی دیگر از منابع به طور عام به موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی اختصاص دارد که «کتاب مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری اجتماعی» (مور ۱۳۸۹) از آن جمله است. نویسنده در این اثر بعد از معرفی ماهیت این رشته نوظهور، نقطه ثقل بحث را موضوعات مطالعه سیاست‌گذاری اجتماعی از قبیل بهداشت و درمان و سلامت، مسکن، محیط زیست، آموزش، کار، رفاه و غیره قرار داده و فقط به طور غیر مستقیم در بحث از برخی مفاهیم مانند برابری، انصاف، عدالت، آزادی و حقوق، به ابعادی از موضوع پرداخته که دارای پیامدهای امنیتی هستند. منبع دیگر «سیاست اجتماعی؛ نظریه‌های کلاسیک، مدرن،

پست‌مدرن و مطالعات مقایسه‌ای» (همتی ۱۳۹۰) است که پس از معرفی رشته سیاست‌گذاری اجتماعی و حدود و ثغور موضوع آن، ابعاد ایده سیاست‌گذاری اجتماعی را در نظریه‌های سه دوره کلاسیک، مدرن و پسامدرن، به ویژه تحولات مفهومی و عملی آن را به طور مقایسه‌ای مطالعه کرده است.

از منابع لاتین مقاله «ناسیونالیسم، توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی: سیاست‌ملت‌سازی از ره‌گذر سیاست‌گذاری اجتماعی» (Kepssa, Beland and Lecoures 2011) از منابع مهم به شمار می‌رود. نویسندگان با اشاره به اجماع گسترده محققان مبنی بر اینکه دولت‌های آفریقایی طی دو دهه بعد از استقلال‌شان در دهه ۱۹۷۰م تا سال‌های متعاقب اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری از نظر داخلی قوی‌تر و بسیار همبسته‌تر بودند، بر این پرسش تمرکز کرده‌اند که چگونه می‌توان وحدت ملی تعجب‌برانگیز این کشورها را در سال‌های اولیه پس از استقلال تبیین نمود؟ و چه راهبردهایی برای جلوگیری از تهدید واگرایی و منازعات قومی در سال‌های بلافاصله پس از استقلال اتخاذ شده است؟ این نویسندگان، متعاقب بحثی نظری با معرفی بعضی نمونه‌ها بدین نتیجه رسیدند که دولتمردان کشورهای آفریقای زیر صحرای در سال‌های بعد از استقلال به طور موفقیت‌آمیزی سیاست‌گذاری اجتماعی را به مثابه ابزاری برای اهداف بسیج و ایجاد همبستگی و ملت‌سازی به کار بردند.

بلند و لیکورس در کتابی دیگر با عنوان «ناسیونالیسم و سیاست‌گذاری اجتماعی» (Beland & Lecoures 2008)، ضمن بررسی تئوریک رابطه بین دو متغیر، یافته‌های نظری را بر سه کشور کانادا، بلژیک و انگلستان تطبیق داده‌اند. دنی و هان نیز با ویراستاری کتابی با عنوان «دولت‌های فراگیر: سیاست‌گذاری اجتماعی و نابرابری‌های ساختاری» (Dani & Haan 2008)، موضوعات گسترده‌ای مثل مفهوم‌شناسی سیاست‌گذاری اجتماعی در چارچوب توسعه، نابرابری‌های ساختاری، مطالعه تجربی دولت‌های رفاه در اروپا، سیاست‌شناسی، بازتوزیع اقتصادی و رفع و تقلیل نابرابری‌های اجتماعی در آمریکای لاتین، سیاست‌های تبعیض مثبت در هندوستان، و نیز تطبیق مواردی از سیاست‌گذاری اجتماعی در آفریقا را مورد بحث قرار داده‌اند. چنانکه پیداست این منابع فقط به ابعاد گوناگون سیاست‌گذاری اجتماعی توجه کرده‌اند، اما به طور مستقیم نسبت‌سنجی

سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت سیاسی و اجتماعی را مطمح نظر قرار نداده‌اند. بنابراین، این نگاشته برای رفع این خلأ پژوهشی تحریر می‌شود.

الف. سیاست‌گذاری اجتماعی

درک رابطه متقابل امنیت ملی و سیاست اجتماعی، نخست مستلزم بحثی مفهوم‌شناختی از سیاست‌گذاری اجتماعی است. از این رو، چند تعریف از این دانش‌واژه در پی می‌آید. اگرچه ارائه تعریفی دقیق از مفاهیم علمی که مورد پذیرش گسترده باشد مطلوب است، اما باید اذعان نمود که ارائه تعاریف مورد قبول همگانی از دانش‌واژه‌ها در علوم اجتماعی از دشواری‌های همیشگی است و موجب مباحثات پردامنه بین صاحب‌نظران می‌شود. از این رو، دنیسو اظهار داشت که هر گونه تلاش برای ارائه تعریفی دقیق و اجتماعی از مفهوم سیاست‌گذاری اجتماعی، غیر ضروری و بیهوده است. با این حال، به رغم اختلاف نظر و ابهام در تعریف آن، چند نکته کلیدی در تعریف سیاست‌گذاری اجتماعی مورد پذیرش محققان است: نخست اینکه سیاست‌گذاری اجتماعی با ارتقاء زندگی افراد، گروه‌ها یا اجتماعات مربوط است، دوم اینکه سیاست‌گذاری اجتماعی منحصراً در اختیار حکومت نیست، بلکه هم بوسیله سازمان‌های حکومتی و هم سازمان‌های غیر حکومتی انجام می‌گیرد و سوم اینکه سیاست‌گذاری اجتماعی نتیجه و محصول فرایندهای مختلف از جمله سیاست است (Hoefler 2008: 331) و حتی فراتر از آن می‌توان گفت که سیاست‌گذاری اجتماعی از مقوله امر سیاسی^۱ است و به مسئله قدرت، حفظ و تقویت آن یا ضد قدرت مربوط می‌شود، بدین توضیح که سیاست‌گذاری اجتماعی و ارائه خدمات عمومی موضوعی غیر سیاسی و خنثی نیست بلکه موضوعی به شدت سیاسی است که در سرتاسر تاریخ برای نیل به اهداف سیاسی و به عنوان ابزار دولت برای نفوذ در اقصی نقاط قلمرو سرزمینی خود، ایجاد هم‌گرایی مناطق پیرامونی، هم‌گن‌سازی و استانداردسازی و جلب وفاداری و رضایت‌مندی شهروندان عمل نموده است. (Walle & Scott 2009: 12). با لحاظ این نکته مقدماتی، در ادامه چند تعریف از سیاست‌گذاری اجتماعی به منظور ایضاح نسبت آن با امنیت ملی ارائه می‌شود.

1. "the political"

سیاست‌گذاری اجتماعی به تدابیری اشتهار دارد که با ناامنی اقتصادی مبارزه می‌کند، درآمدها را بازتوزیع می‌کند و خدمات اجتماعی^۱ را برای شهروندان فراهم می‌سازد. این نوع سیاست در قالب برنامه‌های اجتماعی^۲ به موضوعاتی مانند فقر، بیکاری، مراقبت‌های بهداشتی و بازنشستگی می‌پردازد. اجرای چنین سیاست‌هایی که عنایت خاصی به گروه‌های متنوع فرهنگی و انجمنی دارد، مستقیماً به تکوین و تقویت همبستگی اجتماعی می‌انجامد که همواره ملازم با سیاست‌گذاری اجتماعی به کار رفته است. به نظر مور، عده‌ای سیاست‌گذاری اجتماعی را دخالت برنامه‌ریزی‌شده و عامدانه‌ای می‌دانند که دولت از طریق بازتوزیع منابع برای رسیدن به اهداف رفاهی در بین شهروندان انجام می‌دهد. بر این اساس، سیاست‌گذاری اجتماعی شکلی از دخالت دولت است که در اهداف مهم اجتماعی مانند عدالت اجتماعی، مساوات و عدم تبعیض، حمایت از مردم آسیب‌پذیر و برنامه‌ریزی مدبرانه زندگی برای بهبود رفاه و نیز تأمین نیازهای انسانی در باب آموزش، بهداشت، مسکن و تأمین اجتماعی تجلی می‌یابد. موضوع اصلی سیاست‌گذاری اجتماعی ایجاد نظام تهیه و توزیع خدمات رفاهی است که توسط نهادهای اجتماعی نظیر خانواده، شبکه‌های موجود اجتماعی و محله‌ای، بازار، بخش‌های داوطلبانه و خیریه و نیز سازمان‌های دولتی انجام می‌شود. از این زاویه سیاست‌گذاری اجتماعی نه صرفاً یک رشته نظروری آکادمیک، بلکه مجموعه‌ای از کنش‌های اجتماعی است که سیاست‌گذاران برای بهبود و ارتقاء سطح رفاه، بهزیستی و کاستن از رنج و درد مردم در جهان واقعی انجام می‌دهند (مور ۱۳۸۹: ۳-۱۶).

به نظر بلند و لیکورس، سیاست‌گذاری اجتماعی که در گام نخست برای مبارزه با ناامنی اقتصادی ناشی از حوادث کار، سن پیری، بیکاری و بیماری است، عبارت است از سیاست حکومت‌ها در رابطه با اقداماتی که دارای تأثیر مستقیم بر رفاه شهروندان از طریق ارائه خدمات و درآمد است. (Beland & Lecoures 2008: 16). بلیث معتقد است سیاست‌گذاری اجتماعی در معنایی موسع عبارت است از ارائه خدمات و نقل و انتقال درآمد با هدف تقلیل نابرابری، فقر یا ناامنی اقتصادی (Dani and Haan 2008: 123).

1. social service
2. social programs

به باور دنی و هان، به طور سنتی سیاست‌گذاری اجتماعی با مداخله حکومت برای فراهم‌آوردن خدمات اجتماعی تعریف شده، ولی آنان با فراتر رفتن از تعریف محدود و دولت‌محور، سیاست‌گذاری اجتماعی را مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های عمومی تعریف نمودند که برای ارتقاء توسعه اجتماعی از طریق دامنه وسیعی از ابزارهای سیاستی از سوی بازیگران گوناگون فرمول‌بندی شده و به اجرا در می‌آید (Dani and Haan, 2008: 27) البته، گفتنی است اتخاذ سیاست‌های اجتماعی در دولت‌ها و جوامع گوناگون، ارتباط تنگاتنگی با فلسفه سیاسی حاکم بر آنها دارد و فلسفه‌های سیاسی متفاوت، به اجرای سیاست‌های اجتماعی مختلفی رهنمون می‌شوند. برای مثال، راه حل رادیکال‌ها برای حل مسئله فقر، ایجاد نظام سوسیالیستی است، ولی محافظه‌کاران بر حفظ نظام سرمایه‌داری از راه کاهش مالیات بر تجارت و لیبرال‌ها بر مهارت‌آموزی و ارتقاء فرصت‌های آموزشی تأکید می‌کنند. (کرون ۱۳۹۰: ۵۸).

به طور خلاصه، سیاست‌گذاری اجتماعی به کار بست مجموعه تدابیر و سیاست‌های راهنمایی گفته می‌شود که از ره‌گذر تأمین نیازهای مردم و تمهید زندگی بهتر، موجب پیشبرد شرایط به سوی موقعیت مناسب می‌شود یا عبارت از رشته تصمیمات و قواعدی است که ارزش‌های اجتماعی را تعیین و توزیع می‌کند و به منزله نظام رفاه اجتماعی بخشی از یک مکانیسم پرکننده شکاف‌ها و تفاوت‌های جامعه در نقش سازوکار تنظیم‌کننده درونی نظام اجتماعی متعادل ظاهر می‌شود که در غیر این صورت جامعه را دچار ناموزونی و عدم تعادل و مآلاً ناستواری سیاسی و تنش اجتماعی می‌نماید که همگی آثار جدی امنیت‌زدا دارند.

ب. امنیت ملی گسترده

این نگاه از رویکرد مدرن و موسع از امنیت ملی و آموزه‌های مکتب کپنهاگ الهام می‌گیرد که با اعتقاد به چندگانه‌بودن ابعاد امنیت، به ویژه عنایت به ابعاد داخلی و جامعه‌ای، ارتباط وثیقی با موضوع مقاله پیدا می‌کند. لازم به گفتن است که امنیت ملی به دلیل ویژگی زمان‌پروردگی و زمینه‌محوری، در گذر زمان دستخوش تحول مفهومی عمده‌ای شد و از نظر

افقی و عمودی توسعه یافت. از نظر افقی، برداشتی از آن که فقط بر مسایل امنیتی غرب تمرکز داشت و فاقد کاربرد در محیط امنیتی کشورهای جهان سوم بود، از سوی امنیت‌پژوهان مورد انتقاد جدی قرار گرفت. از نظر عمودی نیز متأثر از تحولات ساختاری جهان، افزایش تعداد کشورهای مستقل جهان سوم و مواجهه آنان با مشکلات و پیچیدگی‌های ویژه امنیتی، تشدید وابستگی متقابل کشورها و در نتیجه گسترش مسائل و مشکلات جهانی، توسعه مفهومی امنیت که فراتر از رویکرد سنتی و با رهایی از تقلیل‌گرایی^۱ نظامی‌محور، به ابعاد دیگر آن نیز پردازد، ضروری شد و بدین ترتیب، دیدگاهی بسط یافت که متمایز از رویکرد گذشته بود، زیرا رویکرد کلاسیک یا سخت‌افزاری متأثر از مکتب واقع‌گرایی سیاسی، سیاست را به مثابه جنگ قدرت می‌داند و به نقش مسلط دولت ملی اعتقاد دارد و آن را عامل اصلی تأمین امنیت می‌شمارد. به علاوه، خصیصه‌های دیگری چون غرب‌محوری^۲، برون‌پنداری خاستگاه تهدیدات امنیتی، نظامی‌گرایی و دولت‌گرایی، نیز از ویژگی‌های چنین رویکردی معرفی شده است. این رویکرد که با خاستگاه غربی، شرایط امنیتی کشورهای غربی را مأخذ تحلیل خود قرار می‌داد، با دو نارسایی مواجه بود: اولاً موجب می‌شد امنیت‌پژوهان در تحلیل شرایط کاملاً متمایز امنیتی جهان سوم به انحراف روند و ثانیاً قابلیت تعمیم برداشت سنتی غرب‌محور به مسایل امنیتی جهان سوم از حیث متدولوژیک و محتوایی در معرض تردید بود. به گفته ایوب، رویکرد برون‌پندارانه امنیت‌پژوهان غربی که بر شناسایی و اولویت‌بخشی به تهدیدهای بیرونی امنیتی مبتنی است، برای کشورهای جهان سوم که بیشتر با مشکلات، تنگناها و تهدیدهای داخلی روبه‌رو هستند، نارسا و غیرقابل کاربرد است (Ayyoob 1995: 6). رابرت ماندل با اشاره به لزوم این بازنگری نوشت: «تغییرات عصر جدید، اساسی و آن‌قدر گسترده است، که ضرورت شدید ارزیابی الگوهای در حال ظهور و ارائه افکار جدید را مطرح ساخته است، زیرا بسیاری از مطالعات و نظریه‌پردازی‌های دوران جنگ سرد اکنون بی‌معنی و فاقد کارایی، کوتاه‌بینانه، عقب‌مانده و حتی نامربوط به نظر می‌رسند. از این رو، ما به ساختن مفاهیم جدیدی از امنیت ملی نیازمندیم، زیرا تئوری‌های امنیتی موجود نمی‌تواند از عهده تبیین تحولات آن

1. reductionism
2. west-centrism

برآیند (ماندل ۱۳۷۷: ۱۶-۱۸). در برداشت جدید، امنیت دیگر معطوف به تأمین اهداف فعالیت‌های نظامی نیست، بلکه در عمل قلمرو مسایل مربوط به امنیت، حوزه‌های غیر نظامی را نیز در بر می‌گیرد. به قول دیتر مانک^۱، تعریف گسترده امنیت شامل امنیت کل جامعه یا اجتماع است نه اینکه تنها منعکس‌کننده موضوعات امنیتی در حوزه نظامی باشد، زیرا امروزه حوزه‌های خارج از قلمرو سنتی امنیت نظامی اهمیت امنیتی یافته‌اند (هورو ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۳).

با توجه به چنین انتقاداتی نسبت به رویکرد سنتی از یک سو و وقوع تحولاتی از قبیل ظهور بازیگران فروملی^۲ و فراملی^۳، تحولات تکنولوژیک، جابه‌جایی در عناصر قدرت و اهمیت‌یابی نقش عوامل اقتصادی و علمی در مؤلفه‌های قدرت ملی، وقوع انقلاب اطلاعات و ارتباطات که باعث تشدید وابستگی متقابل کشورها و جهانی‌شدن بسیاری از مسائل امنیتی گردید، همگی در تغییر محیط امنیتی جهان تأثیر بسزایی گذاشت، به گونه‌ای که تعریف امنیت و ناامنی، تهدیدها و فرصت‌ها، سازوکارهای امنیت‌زایی و امنیت‌زدایی متحول شده و هر یک تعریف و مصادیق تازه‌ای یافته‌اند. علاوه بر آنکه طیف جدیدی از تهدیدات غیر نظامی با گستره جهانی پدید آمد که رفع برخی از آنها به تلاشی فراتر از اراده و توان یک دولت نیازمند شد. از این رو، در چند دهه اخیر با به چالش کشیده شدن برتری عنصر نظامی و دولت‌محوری در مفهوم‌پردازی امنیت، تلاش برای فراخ‌ترساختن دستور کار امنیت و قایل‌شدن شأن امنیتی برای موضوعات و مسائل اقتصادی، زیست‌محیطی، فرهنگی و اجتماعی در کنار مسایل و موضوعات نظامی - سیاسی صورت گرفت. از این رو، امروزه در مطالعات و بررسی‌های امنیت دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه جدیدتر فراخ‌نگران و دیدگاه قدیمی نظامی و دولت‌محور سنت‌گرایان که در این میان، فراخ‌نگران تعریف تهدید را از تهدید نظامی محض گسترده‌تر نموده و به صورت‌بندی عام‌تری رسیده‌اند (بوزان ۱۳۸۶: ۱۵-۱۷). به بیان دیگر، امروزه اغلب امنیت‌پژوهان بر این اعتقادند که مفهوم امنیت باید در دو جهت گشوده و گسترده شود. نخست اینکه این مفهوم نباید فقط به حوزه نظامی محدود گردد، بلکه باید دارای معنای عام‌تری باشد که نه تنها بتوان آن را در عرصه نظامی به کار بست، بلکه در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی،

1. Dieter Mahncke
2. sub-national
3. supra-national

سیاسی و زیست‌محیطی نیز قابلیت کاربرد داشته باشد. دوم، هدف مرجع امنیت یعنی آنچه که باید امن بماند، نباید صرفاً بر حسب کشور مفهوم‌سازی شود، بلکه باید در برگیرنده افراد در درون دولت و نظام بین‌المللی مافوق آن نیز باشد (شبهان ۱۳۸۸: ۶۴).

در راستای این تحولات مفهومی از اواخر دهه ۱۹۸۰م این ایده که تأمین امنیت اصلی‌ترین کارویژه دولت است منسوخ شد و در حالی که دهه ۱۹۹۰م شاهد ظهور و افول ایده امنیت انسانی^۱ بود که فرد را در مرکز ملاحظات امنیتی قرار می‌داد، در سال‌های اخیر، سیاست‌های امنیتی معطوف به برداشت‌های جامعه‌ای از امنیت در قالب هم‌گرایی^۲، تحرک و پویایی^۳ و اعتماد^۴ به مثابه ویژگی‌های بنیادین امنیت گردید (Bilgin 2003: 204) و در اقصی نقاط دنیا اعم از مرکز و پیرامون، هویت فرهنگی و امنیت جامعه‌ای به موضوع محوری مناقشات نظری و آرای سیاسی تبدیل شده است. چون هر بحثی درباره امنیت جامعه‌ای درباره نسبت بین امنیت و هویت است و این رویکردی تازه است، زیرا به طور سنتی تأکید ایده‌های امنیت بر خطرهای خارجی و تهدیدهایی بود که متوجه حاکمیت دولت، استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی آن بود، اما از دهه ۱۹۹۰م با مورد پرسش قرار گرفتن چنین نگاهی به امنیت، فراح‌نگران^۵ درصدد تغییر تمرکز مطالعه بر حوزه‌هایی جدید برآمدند. از این رو، دیگر بخش‌های امنیت به ویژه رابطه بین امنیت و هویت گروهی مانند هویت قومی، برجستگی و اهمیت فزاینده‌ای یافت.

بی‌تردید، پیشروترین رهیافت نظری در خصوص رابطه امنیت- هویت به مکتب کپنهاگ^۶، متشکل از مجموعه محققین شاغل در مؤسسه پژوهشی صلح کپنهاگ^۷ به ریاست بوزان و ویور تعلق دارد. مفهوم پایه‌ای آنان یعنی امنیت جامعه‌ای به جد در کتاب «هویت، مهاجرت و دستور کار جدید امنیت در اروپا» شرح داده شده است. شارحان این مکتب معتقدند در اروپای معاصر، ناامنی‌های جامعه‌ای از قبیل تهدیدهای متوجه هویت‌های قومی، ملی و دینی، در مقایسه با ملاحظات سنتی تر نظامی محور، اهمیت بیشتری یافته‌اند (Roe 2005: 3-4). به باور بوزان،

-
1. human security
 2. cohesiveness
 3. resilience
 4. trust
 5. wideners
 6. Copenhagen School
 7. Copenhagen Peace Research Institute

ترس‌های سنتی در خصوص امور نظامی هنوز وجود دارند، اما مهم‌تر از آنها، پیدایش و ظهور ناامنی‌های تازه است که لزوماً متوجه دولت و ناظر به براندازی نظامی یا واژگونی سیاسی حکومت‌ها نیستند و از نوع تهدیدهای سنتی و متعارف از جنس دفاع از مرزهای قابل مناقشه یا رقابت قدرت یا معمای امنیت بین دولت‌ها نیز نمی‌باشند، هرچند همه اینها هنوز اهمیت دارند. در واقع، تأکید اصلی این ناامنی نوین جامعه است تا دولت و این جامعه‌ها هستند که در معرض علل و عوامل اصلی ناامنی واقع شده‌اند. به قول ویلیامز، موضوع هویت به مهم‌ترین و البته مناقشه‌برانگیزترین عناصر مباحثات معاصر درباره ماهیت امنیت و آینده مطالعات امنیتی تبدیل شده است (Williams 1998: 204).

در امتداد این تحولات، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، تئوری امنیت فراتر از پارادایم‌های مسلط واقع‌گرا و نواقح‌گرا سوق داده شد. چون برای واقع‌گرایان و نواقح‌گرایان دولت نخستین و مهم‌ترین مرجع امنیت^۱ بود. دولت‌ها در قالب چالش نسبت به حاکمیت‌شان مورد تهدید واقع می‌شدند و چنین تهدیدهایی کم و بیش دارای ماهیت نظامی بودند و اولویت نخستین دولت‌ها هم دفاع از حاکمیت خود (استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی اشان) بر ضد تجاوز مسلحانه بود و سایر انواع چالش‌ها هرچند تا حدی مورد توجه بودند، اما اساساً به عنوان تهدید علیه امنیت ملی شمرده نمی‌شدند (Lipshultz 1995: 5). اما پایان جنگ سرد و تهدید رو به کاهش هسته‌ای سلطه واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی در روابط بین‌الملل را به چالش کشید و ظهور برداشت‌های غیر نظامی از امنیت را نمایان ساخت. از این رو، در پایان دهه ۱۹۸۰ م. امنیت‌پژوهان بدین باور رسیدند که امنیت ملی باید بازاندیشی شود تا شامل مسایل مربوط به منابع، محیط زیست و موضوعات جمعیتی شود. در همین راستا کن بوث^۲ مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی را عبارت از فروپاشی اقتصادی، سرکوب سیاسی، کمیابی منابع، مازاد جمعیت^۳، رقابت قومی، نابودی طبیعت و بیماری برشمرد (Booth 1991: 313-26).

1. reference security
2. Ken Booth
3. over-population

در راستای چنین بحثی، واژه «امنیت جامعه‌ای» را نخستین بار بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» معرفی کرد که طی آن، امنیت جامعه‌ای در کنار امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی و در قالب توسعه پایدار الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، هویت دینی و ملی و آداب و رسوم دولت تعریف شد. بوزان هر ۵ بخش امنیت را در درون برداشت نواقح‌گرایانه از امنیت ملی فرمول‌بندی کرد و هر یک از این بخش‌ها را به عنوان عناصر و بخش‌های امنیت ملی شناخت و «جامعه» یکی از بخش‌هایی معرفی شد که دولت از آن ناحیه می‌توانست تهدید نشود (Roe 2005: 42).

در مفهوم‌پردازی نوین از امنیت جامعه‌ای مفهوم «بقا»^۱ مفهومی کلیدی است. در حالی که امنیت دولت ناظر به تهدیدهایی است که متوجه حاکمیتش است، بدین معنی که اگر دولتی استقلالش را از دست بدهد، هرگز وجود نخواهد داشت، امنیت جامعه‌ای معطوف به تهدیدهایی است که متوجه «هویت» جامعه است، یعنی اگر جامعه‌ای هویتش را از دست بدهد، دیگر به عنوان جامعه وجود نخواهد داشت. از این رو، می‌توان گفت بقا و موجودیت گروه‌های جامعه‌ای بر صیانت از هویت جمعی آن مبتنی است. از این رو، موریس پیرتون^۲ معتقد است ایجاد هویت جمعی نیاز اولیه ملت‌ها است، چون هویت علاوه بر خودآگاهی یا آگاهی گروهی، مفهومی متشکل از نوعی مفهوم مکان، اهداف گروه یا هنجارها و تاریخ گروه نیز هست. در این معنا، هویت چیزی است که بقا را ممکن می‌کند (Pearton 1996: 6). به قول میلان کوندرا «شما با گرفتن خاطرات یک ملت آن را منجمد و نابود می‌کنید. شما کتاب‌هایش، فرهنگش و تاریخش را نابود می‌کنید و سپس دیگران برای آن ملت کتاب می‌نویسند، به او فرهنگ دیگری می‌دهند و تاریخ دیگری برایش کشف می‌کنند. بدین ترتیب، این مردم به تدریج فراموش می‌کنند که هستند و که بوده‌اند» (Kundera 1996: 218). به خاطر اهمیت این موضوع است که می‌توان گفت بدون معنایی از هویت جمعی، گروه‌های جامعه‌ای موجودیت‌شان به شکست و نابودی می‌انجامد.

1. survival
2. Maurice Pearton

در این برداشت، هر بحثی از جامعه درباره هویت است، یعنی درباره خودپنداری افراد و اجتماعات که خود را به عنوان اعضای یک اجتماع تعریف می‌کنند. جوامع واحدهایی هستند که به وسیله نوعی حس و مفهوم هویت جمعی تشکیل شده‌اند و هویت جمعی همان چیزی است که به ما امکان می‌دهد واژه «ما» را به کار ببریم. با این تعریف، وقتی از جمع‌بودگی^۱ سخن می‌گوییم، انواع معنی و متمایزی از رفتارها مد نظر است که نمی‌تواند تا سطح فرد فروکاسته شود. همانند امنیت دولت، امنیت جامعه‌ای باید معطوف به امنیت جامعه‌هایی در نظر گرفته شود که متفاوت و بیش از مجموع گروه‌های اجتماعی افراد تشکیل‌دهنده‌اش می‌باشد. این برداشت دورکهایمی از جامعه است. در این برداشت، جامعه اگرچه از افراد و گروه‌ها تشکیل می‌شود، اما به مثابه واحدی نگریسته می‌شود که واقعیت و موجودیتی مستقل از آن خود و ماهیتی جدا از اجزای متشکله خود دارد و کلیت متمایزی را به وجود می‌آورد که نمی‌توان آن را به اجزای تشکیل‌دهنده‌اش تقلیل داد (نقیب‌زاده ۱۳۷۹: ۱۱). از این زاویه، امنیت جامعه‌ای ناظر به حفظ گروه‌های مهم اجتماعی و هویتی است. امنیت چنین همبودهایی ممکن است با امنیت دولت در جایی که دولت و جامعه یکی باشند، هم‌پوشانی پیدا کند یا ممکن است در جایی که هویت‌های قومی و انجمنی چالشی را متوجه خصیصه یکپارچه دولت ایجاد می‌کنند، با امنیت دولت متفاوت باشد (Roe 2005: 45). در همین راستا، بوزان و همکاران، امنیت جامعه‌ای را بدین شرح تعریف کرده‌اند: «امنیت جامعه‌ای عبارت است از توانایی جامعه برای تداوم حیات خود تحت شرایط در حال تغییر و تهدیدهای احتمالی و واقعی. به طور خاص تر امنیت جامعه‌ای درباره پایداری^۲، در درون شرایط قابل قبول برای تعامل الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، اجتماعات و آداب و رسوم دینی - مذهبی و هویت ملی است» (Buzan, Waever & Vilde 1998: 23).

با چنین برداشتی از جامعه، نوع تهدیدهایی که متوجه آن است و اقدامات و سیاست‌هایی که برای دفع و تقلیل تهدیدهای امنیتی اعمال می‌شوند نیز تفاوت می‌کند. در برداشت جدید، تهدیدهای امنیتی جامعه‌ای زمانی رخ می‌دهند که جامعه اعتقاد پیدا کند هویت «ما» در معرض

1. collectivity
2. sustainability

خطر قرار گرفته است؛ اعم از اینکه تهدیدها عینی باشند یا خیر. آن ابزارها و شیوه‌هایی که می‌توانند تهدید جامعه‌ای باشند، دامنه وسیعی دارند از سرکوب و منع بیان و ابراز آنها تا ممانعت از بازتولید آن در طول نسل‌ها. طبق نظر بوزان، این تهدیدها شامل منع استفاده از زبان، نام و پوشش، بستن اماکن آموزشی یا عبادت، اخراج یا کشتن اعضای اجتماع و هر گونه سیاستی است که دامنه تعلق و ژرفای پیوستگی و تعهد متقابل را تحدید می‌کند.

تهدید نسبت به بازتولید جامعه زمانی رخ می‌دهد که کاربرد مستمر تدابیر سرکوبگرانه بر ضد ابراز هویت صورت گیرد. اگر از نهادهایی که زبان و فرهنگ را باز تولید می‌کنند، برای انجام فعالیت‌شان جلوگیری به عمل آید، در آن صورت، هویت از یک نسل به نسل دیگر به طور مؤثر منتقل نمی‌شود. به علاوه، اگر توازن جمعیت در یک منطقه خاص به طور معناداری تغییر کند، این تغییر می‌تواند بازتولید جامعه‌ای را مختل نماید. (Buzan, Waever & Vilde 1998: 48). بنابراین، از نظر برخی امنیت‌پژوهان، تهدیدهای بخش جامعه‌ای به سه مقوله کلی مهاجرت، رقابت افقی^۱ و رقابت عمودی^۲ تقسیم شده است (بوزان، ویور، و ویلد ۱۳۸۶: ۱۲۱).

در زمینه مهاجرت، مثلاً مردم الف در اثر ورود سیلی از مردم به تسخیر آنها در می‌آیند یا قوام خود را از دست می‌دهند و به دلیل تغییر ترکیب جمعیت، هویت الف هم دستخوش تغییر می‌شود مثل مهاجرت چینی‌ها به تبت یا روس‌ها به استونی. پس در چارچوب امنیت اجتماعی، مهاجر هم می‌تواند به عنوان «گروه» فرهنگی تهدیدکننده تعریف شود که سبک زندگی جمعیت موجود را به خطر می‌اندازد.

در رقابت افقی، مردم الف اگرچه همچنان در سرزمین خود سکنی دارند، ولی به دلیل نفوذ فرهنگی - زبانی شدید فرهنگ ب که در همسایگی آنها وجود دارد، روش‌های خود را دگرگون می‌سازند، مثل هراس کبکی‌ها از انگلیسی‌زبانان کانادا و یا هراس کانادا از آمریکایی‌شدن و در رقابت عمودی بر اثر اجرای نوعی طرح یکپارچه‌سازی -مانند یوگسلاوی و اتحادیه اروپایی- یا نوعی طرح جدایی طلبانه منطقه‌گرایانه مثل کبک یا کاتالانیا که مردم الف را به سمت هویت‌های فراخ‌تر یا محدودتر می‌کشاند، آنان دیگر خود را مردم الف نمی‌شناسند. هر دو نوع طرح مرکز‌گرا و

1. horizontal competition
2. vertical competition

مرکزگرایان از نوع رقابت عمودی هستند، به این معنا که بر سر شعاع دایره‌های هویت یا اینکه بر کدام دایره هویت بیش از دیگران تأکید شود، کشمکش دارند (بوزان، ویور، و ویلد ۱۳۸۶: ۱۸۶).

طبق منطق بوزان، تهدیدهای جامعه‌ای از زاویه ابعاد گوناگون امنیت قابل بررسی است. برای مثال، تهدید نظامی نسبت به امنیت جامعه‌ای در قالب غیر مسکونی کردن یا اخراج^۱ اعضای گروه‌های جامعه‌ای قابل فهم است. جایی که اعضای معتابیهی از جامعه کشته یا اخراج می‌شوند یا از انتقال موارث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر بازداشته می‌شوند. تجاوز نظامی به جامعه نیز نوعی تهدید تلقی می‌شود و مثال آن وقتی است که رژیم نیروهای مسلح خود را برای سرکوب جوامع خود به کار می‌برد؛ به ویژه وقتی که حکومت نماینده یک گروه قومی بر ضد دیگر گروه‌های قومی داخل جامعه باشد (Buzan, Waever & Vilde 1998: 46). در بخش سیاسی، تهدید نسبت به جوامع ممکن است از حکومت خودشان و به شکل سرکوب اقلیت‌های کشورشان صورت گیرد. در این شیوه، دولت‌های چندقومی مستعد شکل‌گیری ناامنی‌های جامعه‌ای هستند. همچنین، تهدید سیاسی می‌تواند به وسیله خود دولت از طریق قانون‌گذاری در زمینه تحدید و تضییق هویت جامعه‌ای تقلیل یابد. در این حالت، وقتی ماشین دولت کاملاً به وسیله یک گروه جامعه‌ای مسلط کنترل شود، دولت ممکن است خود عامل و موجد تهدید باشد. بخش اقتصادی نیز از دو طریق تهدیداتی را متوجه جوامع می‌کند: نخست اینکه، نظام سرمایه‌داری متمایزبودگی فرهنگی^۲ جوامع را از راه ایجاد محصولات جهانی -تلویزیون، کامپیوتر و بازی‌های رایانه‌ای-، دیدگاه‌ها و نگرش‌ها - مصرف‌گرایی، مادی‌گرایی و فردگرایی- و سبک زندگی - استفاده و اشاعه زبان انگلیسی- از ره‌گذر جایگزین کردن هویت‌های مصرفی به جای هویت‌های سنتی مورد بی‌توجهی قرار می‌دهد و دوم اینکه نظام بازار آزاد رکود اقتصادی و بیکاری را موجب می‌شود که جوامع را از برخورداری از شیوه معمولی و سنتی زندگی باز می‌دارد. در بخش محیط زیست نیز تهدید وقتی رخ می‌نماید که هویت قویاً با قلمرو سرزمینی مشخص پیوند خورده باشد و فرهنگی که به عنوان شیوه زندگی اتخاذ شده به سرزمین معینی مشروط شود. در چنین مواردی، انواع معینی از تهدیدها نسبت به سرزمین می‌تواند تهدیدکننده

1. depopulation
2. cultural distinctiveness

موجودیت فرهنگ و گاهی خود مردم باشد. قلمرو از طریق آلودگی، تغییرات آب و هوایی، جنگل‌زدایی، کویری‌شدن و غیره آسیب‌پذیر می‌شود (Roe 2005: 50).

بدین ترتیب، مکتب کپنهاگ با پیش‌گامی نظری بوزان تهدیدها را از منظر ابعاد ۵ گانه امنیت تحلیل می‌کند، اما نقطه تمرکز این نوشته بر امنیت جامعه‌ای و سیاسی است. از این رو، لازم است امنیت جامعه‌ای و سیاسی واکاوی شود. به عقیده بوزان، امنیت سیاسی به ثبات سازمان‌ها، دولت‌ها، نظام‌های حکمرانی و ایدئولوژی‌هایی که به آنها مشروعیت می‌بخشد، باز می‌گردد و تهدیدهای وجودی آن بر حسب اصل سازنده و اساسی این بخش یعنی حاکمیت و گاه نیز ایدئولوژی دولت تعریف شده است. اما در بخش اجتماعی موجودیت مورد نظر در بحث امنیت، واحدهای جمعی بزرگی مانند ملت‌ها و مذاهب هستند که می‌توانند مستقل از دولت نقش‌آفرینی کنند.

امنیت جامعه‌ای به پایداری الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ و مذهب و هویت و عرف ملی، در عین تحول آنها در محدوده‌های قابل قبول باز می‌گردد. امنیت اجتماعی که با مسئله استحقاق^۱ و عدالت اجتماعی پیوندهای محکمی دارد، با امنیت سیاسی که ناظر بر ثبات سازمانی دولت‌ها، نظام‌های حکمرانی و ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش به حکومت‌ها و دولت‌هاست مرتبط ولی متمایز است، زیرا بسیاری اوقات مرزهای دولت و مرزهای اجتماعی بر هم منطبق نیست. همین موضوع نخستین انگیزه را برای جدی‌گرفتن امنیت جامعه‌ای به دست می‌دهد. انگیزه دیگر این است که حتی در مورد «مردم واحد» هم دولت و جامعه دو چیز متفاوت هستند و هنگامی که موضوع امنیت قرار گیرند، دو منطبق متفاوت دارند. دولت بر سرزمینی ثابت و اعضای رسمی پایه می‌گیرد، در حالی که یکپارچگی اجتماعی پدیده به مراتب رنگارنگ‌تری است. عنصر کلیدی جامعه همان اندیشه‌ها و رویه‌هایی است که به افراد به عنوان عضو گروه اجتماعی هویت می‌بخشد. جامعه از هویت یعنی برداشتی که همبدها و افراد از خودشان دارند و آنها را به عنوان اعضای جمع همبسته مشخص می‌سازد قوام می‌گیرد. این هویت‌ها از سازمان‌های آشکار سیاسی مرتبط با حکومت متمایز ولی با آنها در هم تنیده‌اند.

مفهوم سازمان‌دهنده بخش اجتماعی هویت است و ناامنی جامعه‌ای زمانی وجود دارد که هم بودهایی از هر نوع، تحول یا احتمالی را به عنوان تهدیدی برای بقای خودشان به عنوان هم بود تعریف کنند. طبق تعریف، امنیت جامعه‌ای ناظر بر گروه‌های هویتی بزرگ است. این مفهوم را می‌توان به منزله امنیت هویت^۱ هم گرفت. امنیت جامعه‌ای بر جمع‌ها و هویت آنها و اقدامات اتخاذشده برای دفاع از این گونه هویت «ما» ناظر است (بوزان، ویور و ویلد ۱۳۸۶: ۱۸۳-۱۸۴). امنیت اساساً معطوف به بقا و وجود است یعنی آنچه امنیت را تعریف می‌کند، تهدید وجودی است و بدیهی است هر تهدیدی که به حیات مادی و فیزیکی یک موجودیت پایان دهد، یک تهدید امنیتی است. در عین حال، در مورد انسان و بشریت، زندگی چیزی بیش از صرف بقا و ادامه حیات فیزیکی می‌باشد، چه انسان‌ها در سازمان‌های اجتماعی پیچیده‌ای زندگی می‌کنند. نظام‌های باور دقیق و ماهرانه‌ای را تدبیر و تعبیه می‌نمایند که شاید جان خود را برای آن فدا سازند و همواره در آرزوی کیفیت زندگی بهتر از شرایط فعلی خود و اجداد و نیاکانشان هستند. بنابراین، به جاست که انتظار مفهومی از امنیت داشته باشیم که در بین مفروضه‌های آن درجه‌ای از کیفیت حیات و حفظ ایده‌ها، ارزش‌ها، جان انسان‌ها و ساختارها نیز قرار داشته باشد. همان گونه که سازمان ملل در سال ۱۹۹۴ بیان داشت: «امنیت انسانی به تصمیمات مربوط نمی‌شود، بلکه به جان، شأن و کرامت انسانی ربط دارد» (شیهان ۱۳۸۸: ۸۱).

بدین معنی، منظور از جامعه در اینجا تنها گردهمایی فیزیکی افراد نیست، بلکه علاوه بر آن پشتیبانی جمعی، دینامیک و ارگانیک زندگی به مثابه وجودی معنادار^۲ است. به همین دلیل است که تجربه‌های انضمامی و مباحث نظری یک دهه اخیر بدین نکته اشعار دارد که امنیت نه تنها متشکل از ابعاد مادی زندگی و صیانت فیزیکی جامعه از ضررها و خسارت‌های محتمل است، بلکه به ابعاد پیچیده اخلاقی و اجتماعی مثل اعتماد، اطمینان، تعلق و وفاداری نیز دلالت آشکار دارد و چنانکه توضیح داده شد، مسائل امنیت جامعه‌ای همواره در نهایت به هویت باز می‌گردد و سیاست‌گذاری اجتماعی با اتخاذ و اعمال تدابیر و وضع سیاست‌هایی مآلاً به سمت تقویت هویت جمعی و حس تعلق به مای مشترک

1. identity security
2. meaningful existence

هدف‌گذاری شده است و از این طریق با تقویت هویت جمعی و افزایش دلبستگی به هویت ملی، سامانه امنیتی مستحکم می‌آفریند.

امنیت سیاسی اما ناظر بر ثبات سازمانی نظم‌های اجتماعی است. گوهر بخش سیاسی را تهدیدهای مطرح برای حاکمیت دولت تشکیل می‌دهد. تهدیدهای سیاسی ثبات سازمانی دولت را هدف می‌گیرند. این تهدیدها گوناگونند و از تحت فشار گذاشتن حکومت در زمینه سیاسی خاص تا براندازی حکومت، دامن‌زدن به جدایی‌طلبی و از هم گسیخته کردن کالبد سیاسی دولت به قصد تضعیف آن را دربر می‌گیرد. آماج معمول تهدیدهای سیاسی اندیشه دولت به ویژه هویت ملی و ایدئولوژی سازمان‌بخش و نهادهای تجلی‌بخش آن می‌باشند و نوعاً به اعطا یا دریغ‌داشتن شناسایی، پشتیبانی یا مشروعیت باز می‌گردند. امنیت سیاسی ناظر بر تهدیدهای مطرح برای مشروعیت یا شناسایی واحدهای سیاسی یا الگوهای گوهری (ساختارها، فرایندها یا نهادهای) میان آنهاست. به طور کلی، تهدیدهای سیاسی یا به الف-مشروعیت داخلی واحد سیاسی بر می‌گردد که عمدتاً به ایدئولوژی‌ها و دیگر اندیشه‌های سازنده و موضوعات تعریف‌کننده دولت مربوط است و یا به ب-شناسایی دولت از سوی جهان خارج و مشروعیت خارجی آن. تهدیدهای داخلی نوعاً خاص دولت‌های ضعیف است که وجه مشخصه شان قوام‌نیافته‌بودن پایه‌های آنهاست. در دولت ضعیف، مرجعیت و اقتدار حکومت به مراتب بیش از دولت‌های قوی به چالش طلبیده می‌شود. در دولت‌های ضعیف غالباً نهادهای اساسی و ایدئولوژی دولت تهدید می‌شود و خشونت سیاسی در سطح گسترده رواج دارد.

اندیشه‌های قوام بخش یک دولت نوعاً ملت‌گرایی و ایدئولوژی سیاسی است. با تهدید کردن این اندیشه‌ها می‌توان ثبات و نظم سیاسی را تهدید کرد. این گونه تهدیدها ممکن است متوجه ساختار موجود حکومت (با زیر سؤال بردن ایدئولوژی مشروعیت‌بخش آن)، یکپارچگی سرزمینی دولت (با تشویق جدایی‌گزیدن از هویت دولتی) یا موجودیت خود دولت (با تردیدکردن در حق دولت برای خودمختاری) باشد (بوزان، ویور و وایلد ۱۳۸۶: ۲۱۵-۲۲۹) و سیاست‌گذاری اجتماعی با تقویت مؤلفه‌های هویت ملی و تحکیم وفاداری و دلبستگی ملی به طور باواسطه و غیر مستقیم به تقویت امنیت سیاسی نیز می‌انجامد.

با توجه به چنین درکی از امنیت ملی است که آزر و مون معتقدند مشروعیت، یکپارچگی و توانایی سیاست‌سازی، اجزای مفیدتر تشکیل‌دهنده نرم‌افزار مدیریت امنیتی می‌باشند. چون مشروعیت، چارچوب سیاسی کلان سیستم مدیریت امنیت ملی را شکل می‌دهد، بخش جدایی‌ناپذیر نرم‌افزار تلقی می‌شود. مسئله یکپارچگی، زیربنای اجتماعی و فرهنگی سیستم مدیریت امنیتی را شکل می‌دهد. هم صورت‌بندی علایق ملی و هم مکانیزم کلی نرم‌افزاری، با توجه به میزان یکپارچگی، مشروط می‌گردد. ناکامی در یکپارچه‌ساختن گروه‌های اجتماعی گوناگون و تبدیل آنها به نیروی سیاسی متحد، زیرساخت‌های سیاسی کلان را چندپاره ساخته و توان سیاست‌سازی را تضعیف می‌کند. در حالی که مشروعیت و یکپارچگی چارچوب زمینه‌های نرم‌افزار را فراهم می‌آورد، توان سیاست‌سازی، هسته محرکه، شیوه‌ها و محتویات عملیاتی آن را تشکیل می‌دهد.

مشروعیت ضعیف، توانایی‌های داخلی را به تحلیل می‌برد و توان کلی سیاست‌سازی را بدون انعطاف و غیر کارآمد می‌سازد. در میان آثار جانبی جدید فرسودگی توان سیاسی داخلی می‌توان به این موارد اشاره کرد: کاهش شدید وفاداری و تأیید و رضایت مردم از سیاست‌ها و تصمیمات دولت، کاهش توان دولت در بسیج منابع انسانی و مادی در موقع بروز بحران امنیت ملی، کاهش مسئولیت‌پذیری یا خاتمه‌یافتن واقعی نقش هدایت‌کنندگی دولت و کاهش شدید هماهنگی بین سیاست‌ها و نیز کاهش شدید توان اجرای آن سیاست‌ها (آزر و مون ۱۳۷۹: ۱۱۷-۱۲۳).

چندپارگی و تشتت و تبدیل دولت-ملت به گروه‌های قومی متعدد، به مسئله پیچیده امنیت ملی ابعاد جدیدی می‌دهد. معمول‌ترین بعد آن، ناکامی کشور در ایجاد احساس مشترک عمومی درباره ارزش‌ها و علایق ملی است، زیرا شکاف‌های گروهی ریشه‌دار، اجازه گردآمدن نیازها، ارزش‌ها و علایق ملی را نمی‌دهد و هر گروه قومی، هویت جمعی خاص خود را بر اساس ارزش‌ها و علایق گروهی-به جای ارزش‌ها و علایق ملی- ایجاد می‌کند. در این حالت غلبه ارزش‌های گروهی به صورت فعالیت‌های سیاسی آشکار از قبیل جنبش‌های جدایی‌طلب که خواستار مشروعیت سرزمینی جداگانه، به معنای استقلال یا خودمختاری از یک واحد ارضی بزرگترند، بروز می‌کند. چنین تحولاتی، تهدیدهای فوری و مهمی را متوجه ارزش‌های

محوری مشترک در میان اکثریت جمعیت کشور می‌نماید. این تحرکات با به مخاطره انداختن تمامیت ارضی کشور، باعث کاهش نظم و ثبات می‌شود و بدین ترتیب تهدیدهای ناشی از تقسیم‌بندی‌های گروهی و عدم یکپارچگی سیاسی، هسته اصلی ناامنی داخلی را تشکیل می‌دهد و با به مصرف رساندن توانایی‌ها و منابع داخلی، توان سیاسی کشور را فلج می‌سازد (آزر و مون ۱۳۷۹: ۱۲۶-۱۲۸).

با این حال، فقدان یکپارچگی لزوماً به معنای فروپاشی و تجزیه واحد سیاسی نیست، زیرا در نبود دیگر منابع مشروعیت‌دهنده، حکومت‌ها گاهی قادرند با اجرای برخی سیاست‌های مردمی نیز مشروعیت کسب کنند. به عنوان مثال، اجرای سیاست‌های اقتصادی که رفاه افشاری از جامعه را که به لحاظ سیاسی از اهمیت برخوردارند، افزایش دهد، رژیم را محبوب‌تر ساخته و در نتیجه، مشروعیت آن را فزونی می‌بخشد. سیاست‌هایی که بر جامعه و فرهنگ تأثیر می‌گذارند، مانند پیشبرد امر آموزش و پرورش، توسعه و ارتقاء ورزش و تسهیل هزینه‌های رفاهی می‌تواند موجب افزایش مشروعیت حکومت شود (آزر و مون ۱۳۷۹: ۳۱۵).

آنچه از این ملاحظات فهمیده می‌شود این است که سیاست‌گذاری اجتماعی با تدارک رفاه و بهزیستی مردم و تمهید رضایت‌مندی شهروندان بدون ملاحظه شاخص‌های قومی، مذهبی، نژادی و غیره هم توان نظام سیاسی را به نمایش می‌گذارد و هم با متجلی ساختن مشروعیت ثانویه نظام، به مثابه فرآیندی که طی آن دولت‌ها پس از مرحله استقرار، به بسط و گسترش پایگاه اجتماعی خود و ارزش‌های مشترک با شهروندان می‌پردازند (پورسعید ۱۳۸۳: ۷۲۱-۷۲۲)، موجب ارتقاء میزان تعلق و پیوستگی آنان به نظام سیاسی می‌شود که خود در تحقق امنیت سیاسی و اجتماعی سهم ارزنده‌ای دارد.

بدین ترتیب، بر خلاف رویکرد کلاسیک، در برداشت گسترده و نرم‌افزاری امنیت ملی، ضمن توجه به بعد نظامی، بر نقش عوامل داخلی، شامل عوامل اقتصادی، زیست‌محیطی، علم و دانایی، کارآمدی و توان سیاست‌سازی، روابط دولت و ملت (مشروعیت سیاسی) و توان یکپارچه‌سازی (ملت‌سازی)^۱ تأکید می‌شود. در این رویکرد، خاستگاه تهدیدهای امنیت ملی اغلب داخلی است. گرچه درون‌زوا بودن تهدیدها هیچگاه به معنی نادیده‌انگاری تهدیدات

خارجی نیست، بلکه بدین مفهوم است که تهدیدها فقط ریشه‌های خارجی نداشته، بلکه چندبعدی^۱ هستند. به علاوه، تهدیدهای امنیتی فقط با سخت‌افزار نظامی دفع نمی‌شوند، بلکه به تناسب نوع و ماهیت آنها، راهبردها، سازوکارها و ابزارهای ویژه‌ای طلبند، مثلاً تهدید ناشی از بحران مشروعیت سیاسی یا فقدان یکپارچگی اجتماعی و نیز تهدید زیست‌محیطی هیچگاه با روش‌های سخت‌افزاری نظامی قابل حل نیست (کریمی مله و بابایی ۱۳۹۰: ۱۰۳-۱۰۴).

ج. سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت ملی

اعمال سیاست‌های مؤثر برای نیل به امنیت ملی از طریق سیاست انسجام ملی، یکپارچگی سرزمینی و تداوم هویت ملی در فرایند تاریخی و به موازات تحولات پرشتاب علمی، فنی و اجتماعی، از جمله دغدغه‌های بسیاری از صاحب‌نظران بوده است. از این رو، به موازات پیشرفت فرایند صنعتی شدن، موضوع استمرار هم‌گرایی و وحدت ملی و ضعف و زوال تعلقات فرودولتی در جوامع غربی چندین بار در طول یکصد سال گذشته اعلام شد، به ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از سوی محققان اشاعه‌گرا یا انتشارگرا^۲ مثل کارل دویچ که آن را مترادف سنت‌گرایی و عقب‌ماندگی قلمداد کرد. از دیدگاه اندیشه‌ورزانی مانند دویچ، اصالت و بقا با ملت است و ناسیونالیسم فروملی پدیده‌ای نابهنگام بوده و در نتیجه نمی‌توانست مانع حرکت دولت‌ها به سمت تکمیل وحدت سیاسی‌شان شود. چون به زعم آنان مناطق حاشیه‌ای یا پیرامونی^۳ از امکانات و توانایی کمی برای مقاومت در برابر پیوندهای یکپارچ‌کننده متشکل از فرهنگ مسلط، اقتصاد بازار در حال گسترش و دولت در حال توسعه برخوردار بودند. در این ارتباط، نوعی نگاه قوی و هنجاری مسلط بود مبنی بر اینکه مقاومت در برابر یکپارچگی، هم بی‌فایده و هم نادرست است.

ناگفته نماند که از تز انتشارگرایی به سرعت اعتبارزدایی شد و در اواخر دهه ۱۹۶۰ و سرتاسر دهه ۱۹۷۰ م. جنبش‌های هویت‌خواهانه فروملی مجدداً در بلژیک، کانادا، انگلستان و

1. multidimensional
2. diffusionist
3. peripheral

اسپانیا ظاهر شدند. این جنبش‌ها با تداوم حیات خود، نیروی سیاسی قدرتمندی را در این کشورها به نمایش گذاشتند و در مواردی مثل بلژیک، بیکربندی نهادین دولت را از دولت بسیط به دولت‌های فدرالی تبدیل کردند. با این حال، نیل به یکپارچگی ملی و ملت‌باوری هنوز یک نیروی سیاسی زنده و بالنده به شمار می‌رود (Law & Mooney 2012: 161).

در نیمه دوم قرن بیستم و متعاقب استقلال دولت‌های آسیایی و آفریقایی و اعمال سیاست‌های گوناگون ملت‌سازی، تحلیل رابطه متقابل بین سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت ملی، به ویژه در جوامع متنوع فرهنگی، موضوع مطالعه صاحب‌نظران واقع شد. آنان در بررسی‌های خود ضمن توجه به تأثیر سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی بر فرایند ملت‌سازی و شهروندی و آثار امنیتی آن در دولت‌های صنعتی پیشرفته، رابطه قوی بین متغیرهای فوق در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و دارای سابقه مستعمره‌شدگی را نیز مطالعه کردند و دریافتند که برنامه‌های اجتماعی در این کشورها نیز عنصر کلیدی تلاش‌های ملت‌سازی معطوف به ایجاد امنیت پایدار به شمار می‌رود (Kepssa, Beland & Lecoures 2011: 2). به علاوه، بروز برخی رخدادهای اجتماعی و سیاسی در جریان تحولات تاریخی جوامع مختلف نشان داد امنیت‌سازی، فرایندی ناتمام و مستلزم مراقبت و بازتوانی همیشگی است. به همین دلیل، دولت‌ها راه‌ها و سیاست‌هایی را جستجو می‌کنند تا از راه تحکیم پیوستگی، تعلق و وفاداری شهروندان، به امنیت پایدار رهنمون شوند. از جمله راه‌های ثمربخش و عنصر مرکزی برای پرورش احساس تعلق ملی و تحکیم و پایدارسازی هویت و مآلاً امنیت ملی، اعمال سیاست‌های اجتماعی است که با ایجاد رابطه‌ای مستقیم بین دولت و جامعه، ارزش‌هایی می‌آفریند که آثار قوی امنیتی دارند.

برنامه‌های اجتماعی در حوزه‌هایی مثل مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی و حمایت‌های درآمدی، نیروی مهمی برای تقویت اجتماع ملی هستند، چون این برنامه‌ها متضمن سازوکارهای دربرگیری^۱ و برون‌رانی^۲ است و ایجاد درون‌گروه را در سطح اجتماع ملی میسر می‌سازد. ماهیت بازتوزیعی برنامه‌های اجتماعی پیوندهای بنیادینی بین شهروندان ایجاد می‌کند

1. inclusion
2. exclusion

که به سیاستمداران اجازه می‌دهد آنها را به منزله پیوندهای ملی عینی به نمایش بگذارند. اجرای این برنامه‌ها می‌تواند اجتماع تصویری^۱ را به اجتماع و جهان واقعی^۲ مبدل سازد، چون همه شهروندان و مشمولان سیاست‌های اجتماعی از مزایای حمایت‌های عینی دولت برخوردار می‌شوند و نقش حمایتی آن را در زندگی روزمره خویش لمس و مزایای مشترکی را دریافت می‌کنند و بدین طریق، اعضای برابر جامعه قلمداد می‌شوند و با تقلیل احساس تبعیض و محرومیت، تعلقشان به جامعه ملی افزوده می‌شود و آشکار است که عدم احساس محرومیت و تبعیض، آثار پر قدرت امنیت‌زایی دارد، همانگونه که به طور معکوس نارضایتی حاصل از ادراک محرومیت به قول گر شرط اساسی انگیزاننده مشارکت‌کنندگان در خشونت جمعی را سبب می‌شود (گر ۱۳۷۷: ۳۳).

در یک مطالعه تجربی محققان دریافته‌اند که در دولت‌های چندملیتی، سیاست‌گذاری اجتماعی وزن زیادی در ارتقاء وحدت و همبستگی ملی و نیل به استواری، ثبات سیاسی و امنیت داخلی ایفا نموده است. برای مثال، در بریتانیا سیاست‌های اجتماعی پس از جنگ به عنصر کلیدی وحدت ملی تبدیل شد و اجرای برنامه‌های اجتماعی جدید که به همه شهروندان بریتانیا مزایا و منافع فراگیری اعطا می‌کرد، به تضمین وفاداری مستمر اسکاتلندی‌ها به بریتانیا در زمانی که کل امپراطوری فرسوده شده بود، کمک زیادی کرد. در کانادا نیز عصر پس از جنگ جهانی دوم با توسعه برنامه‌های نوین اجتماعی مقارن شد که به ایده شهروندی اجتماعی معنا بخشید و به رغم ساختار فدرالی کشور کمک کرد کبکی‌ها با حکومت مرکزی و اجتماع وسیع‌تر کانادایی‌ها پیوستگی پیدا کنند و از تعقیب سیاست‌های مرکزگریز فاصله بگیرند (Kepssa, Beland, Lecoures 2011: 4-5).

متخصصان مطالعات آفریقا نیز به تأثیر سیاست‌گذاری‌های اجتماعی بر همبستگی و انسجام ملی این جوامع توجه نشان دادند و اذعان کردند که چگونه در دوران پسااستقلال در اغلب کشورهای آفریقای زیر صحرای، اجرای برنامه‌های اجتماعی به ویژه طراحی نظام آموزشی و سیاست‌های بازار کار، تعامل بین قومی و همبستگی ملی را تشدید نموده و ظرفیت و توانایی

1. imagined community
2. real world

مردم را در کنار رشد اقتصادی بهبود بخشید. برای مثال در نظام آموزش مدرسه‌ای، همه اعضای گروه‌های قومی از تسهیلات آموزشی مشابه مثل خوابگاه‌های دانش‌آموزی، اماکن غذاخوری و کلاس‌های درسی بهره‌مند شدند و از طریق نزدیکی بین قومی، چیزهای زیادی درباره یکدیگر آموختند و روابط دوستانه را فراتر از علائق و وابستگی‌های قومی‌شان تحکیم بخشیدند. به علاوه، پزشکان، معلمان، پرستاران و دیگر متخصصان به مناطقی غیر از جغرافیای قومی خود اعزام شدند تا در خدمت کشور یکپارچه خود قرار گیرند. هدف این سیاست این بود که دشمنی‌های قومی قبلی تضعیف شود و فرایند ادغام ملی گسترش یابد و وفاداری جمعی به شهروندی دولت توسعه پیدا کند.

به نظر این صاحب‌نظران، به رغم موفقیت اولیه دولتمردان در خصوص سیاست‌گذاری اجتماعی در کشورهای آفریقایی زیر صحرا، بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰م. و نتایج آن در قالب اتخاذ سیاست‌های نئولیبرال، آنان را واداشت تا سیاست‌گذاری اجتماعی را رها کنند. در نتیجه، سیاستمداران این کشورها بسیاری از یارانه‌های دولتی را حذف کردند و برای ارائه برخی خدمات اجتماعی شامل آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و مسکن از مردم پول دریافت کردند. به علاوه، فعالیت‌های تحت مالکیت دولت و شرکت‌های دولتی که برای بسیاری از شهروندان اشتغال ایجاد می‌کردند به کارآفرینان و فعالان اقتصادی خصوصی فروخته شدند که پیامد آن بیکاری و فقر فزاینده تعداد زیادی از شهروندان بود. این امر رهبران قومی-محلی سنتی را ترغیب کرد تا با ارائه برخی خدمات اجتماعی به مردم، مشروعیت محلی و سیاسی خود را افزایش دهند. در این میان و در بجهت هزینه‌های اجتماعی ناشی از سیاست‌های نئولیبرال، بسیاری از آفریقائیان نسبت به دولت دل‌سرد شده و زمزمه جدایی از آن را سر دادند. نومی‌دی از دولت و تمایل به تجزی از آن، نه تنها به تضعیف حس هویت و همبستگی ملی، بلکه ظهور سیستم‌های موازی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انجامید که برای جلب وفاداری شهروندان با دولت رقابت و گاهی وارد کشمکش با آن می‌شد (Animashaun 2009: 48-49).

یکی از نکات قابل ملاحظه در خصوص نقش سیاست‌های اجتماعی در فرایند امنیت ملی، مطالعه گستره فراگیری و شمولیت سیاست‌های اجتماعی در رابطه با اعضای جوامع فرهنگی و

به طور کلی اعضای ملت است. در این مورد گفته شده که سیاست‌گذاری اجتماعی فرایندی ملت‌محور است، زیرا گروه‌های داخل یک ملت یا همان درون‌گروه‌ها^۱ مطالبات مشهود و احساسی را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه ملت به طور جمعی دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی بارزتر از دیگر گروه‌هایی است که خارج از ملت قرار گرفته‌اند. بنابراین، برنامه‌های اجتماعی بیش از دیگر برنامه‌ها با زندگی روزمره مردم اصطکاک پیدا می‌کند و همبستگی سرزمینی می‌آفریند. در نتیجه، حکومت‌هایی که مجموعه‌ای از برنامه‌های اجتماعی را عرضه و اجرا می‌کنند، پیوندهای مستقیم، صمیمانه و محسوس با ملت تحت حکومت خود ایجاد می‌کنند. سیاست‌گذاری اجتماعی ملت‌سازی را به منزله چارچوبی جمعی برای ایجاد حس تعلق مشترک بین گروه‌های اجتماعی نامتجانس و چندپارچه می‌آفریند. با چارچوب‌بندی زندگی روزمره به شیوه‌های متنوع، سیاست‌گذاری اجتماعی به مثابه ابزاری مؤثر معنا و امکان «اجتماع عدالت اجتماعی»^۲ را شکل داده، تنظیم و هدایت می‌کند. از این منظر، اعتقاد بر این است که سیاست‌گذاری اجتماعی برای فرایند ملت‌سازی و امنیت‌زایی در درون جوامع متنوع عنصری محوری است و از پتانسیل ویژه‌ای برای ایجاد هم‌گرایی، هویت جمعی و آفرینش استواری سیاسی برخوردار است (Law & Mooney 2012: 161).

فهم نسبت سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت سیاسی - اجتماعی از راه مذاقه در مفهوم ملت نیز ممکن می‌شود. در این خصوص شایان گفتن است که این نوشته با الهام از آرای بلند و لیکورس و با فراتر رفتن از تعریف‌های یک‌بعدی از ملت، آن را به طور توأمان واجد ابعاد عینی و ذهنی می‌داند و سیاست‌گذاری اجتماعی سهم زیادی در تحقق ابعاد دوگانه ملت‌بودگی دارد که به ویژه بعد ذهنی آن در احساس امنیت و تحقق امنیت ملی نقشی انکارناپذیر دارد.

تعریف عینی ملت، ملیت را به وجود مختصات نهادین، اقتصادی، نژادی و فرهنگی معینی پیوند می‌دهد و ملت را گروهی برخوردار از برخی ویژگی‌های مشترک مثل زبان، فرهنگ، دین، پیشینه و نظام اقتصادی معرفی می‌کند که تمایزبخش آن از دیگر جوامع و ملل است. تعریف ذهنی ملت را محصول اراده، عمل یا خواست جمعی می‌داند. در این برداشت، ملت به

1. ingroup

2. social justice community

وسیله علائم مشخصی تعریف نمی‌شود، بلکه بیشتر به وسیله اراده و تمایل مشترک برای هم‌زیستی شناخته می‌شود. از این منظر، ملت گروهی است که اعضای آن یا حداقل بخش مهمی از آن فکر می‌کنند یک ملت را تشکیل می‌دهند. اما به نظر «بلند و لیکورس»، ملت متشکل از ابعاد ذهنی و عینی به طور توأمان است. از یک سو، ایده ذهنی علاقه به زندگی مشترک، در صورت فقدان برخی انواع معیارهای عینی (فرهنگی، دینی، مذهبی، سیاسی یا نهادین) به سختی قابل فهم است، اما از طرف دیگر، علائم مشترک تنها زمانی اثرگذار می‌شود که از طریق تدابیر و سیاست‌گذاری‌هایی با نوعی حس پیوند و همانندی همراه شود. از این رو، ملت نه تنها به وسیله حس با هم بودن^۱ به حرکت درمی‌آید، بلکه تکوین، تحکیم و تداوم آن وابسته به اعتقاد به سرنوشت مشترک نیز هست که از طریق هویت فراگیر پشتیبانی می‌شود و سیاست‌گذاری اجتماعی در ایجاد و تحکیم چنین حسی سهمی بسزا دارد. بنابراین، ملت یک گروه سرزمینی است که اعضای آن دارای حس مشترک خاصی از همبستگی و هویت هستند (Beland & Lecoures 2008: 15) و روشن است که وجود هویت مشترک و همبستگی از لوازم قطعی امنیت ملی به شمار می‌روند.

از منظر کارکردگرایانه، به نظر بلند و لیکورس، دو مفهوم کلیدی که سیاست‌گذاری اجتماعی را با ملت‌سازی و به واسطه آن با امنیت ملی پیوند می‌دهد، عبارتند از همبستگی^۲ و هویت^۳. در این خصوص، خدمات اجتماعی و حمایت‌های همگانی، به مثابه نشانگان فراگیری و نمادهای وحدت و همبستگی و همانندی چارچوب‌سازی می‌شوند؛ مثل خدمات بهداشت همگانی که نه بر اساس شاخص‌های تمایزبخش و غیر جامع قومی، زبانی و نژادی، بلکه طبق معیار شهروندی و بدون تفاوت و تمایز به همه شهروندان ارائه می‌شود تا از موضع انصاف^۴، عدالت^۵ و ترحم^۶، رفاه مادی خانواده‌ها یا گروه‌ها را حفظ و تقویت کند.

-
1. togetherness
 2. solidarity
 3. identity
 4. fairness
 5. justice
 6. compassion

به عقیده آنان، دولت‌ها در کشورهای مختلف سیاست اجتماعی را برای ارتقاء همبستگی و آفرینش حس ملت‌بودگی^۱ با کمترین هزینه ممکن به کار می‌بندند، زیرا سایر شیوه‌های ایجاد و تقویت ملت‌بودگی و انسجام ملی از طریق همانندسازی فرهنگی - حتی اگر شامل سرکوب آشکار نباشد - گزینه‌ای مسئله‌ساز است. بنابراین، اعتقاد بر این است که حقوق و برخورداری‌های اجتماعی، نیروی قدرتمندتری برای تقویت اجتماع ملی و نیل به امنیت ملی در معنای موسع آن است. به همین جهت، بسیاری بر این باورند که در شرایط تنوع فرهنگی و در جوامعی که شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی از ظرفیت قطبی‌سازی و پتانسیل تفکیک و تمایز جدی و عمیق اجتماعی برخوردارند، سیاست‌گذاری اجتماعی نقشی پیوندزننده و درجهت تعمیق همبستگی‌ها و پیشبرد پیوستگی‌ها دارد و به عنوان سازوکار دربرگیری و تقویت پیوندهای بین ذهنی عمل و از ره‌گذر تشکیل اجتماع ملی دستیابی به امنیت ملی پایدار را میسر می‌کند.

علاوه بر این، ماهیت بازتوزیعی سیاست‌گذاری اجتماعی و نقش آن در ایجاد احساس عدالت و مالاً همانندی و همبستگی اجتماعی و شکل‌گیری پیوندهای بنیادین و عمیق بین شهروندان که از لوازم امنیت پایدار به شمار می‌روند، حائز توجه است. در این برداشت، اجرای برنامه‌های اجتماعی، وجود اجتماعی واقعی را عینیت می‌بخشد که اعضایش مشخصاً دارای روابط چهره به چهره نیستند. با اجرای سیاست‌های اجتماعی، شهروندان به درک مشترک و بنیادینی از اهداف و پیامدهای استخراج منابع و مالیات‌ها به هدف بازتوزیع درآمد و مبارزه با تنگناها، محرومیت‌ها و ناامنی‌های اقتصادی دست می‌یابند. همین مشترک‌بودگی^۲ است که احساس یگانگی و همبستگی می‌آفریند (Beland & Lecourse 2008: 21). بنابراین، سیاست‌های اجتماعی به آفرینش روح ملت‌بودگی، شکل‌گیری حس همسانی و تعلق ملی مدد می‌رساند و از این راه آرامش، رضایت‌مندی و ثبات سیاسی و اجتماعی را به ارمغان می‌آورد.

لازم به گفتن است که ابزاری‌بودن برنامه‌های اجتماعی مطلق نیست چون انواع بسیاری از محدودیت‌ها می‌تواند در این مسیر مداخله نماید از قبیل افول رشد و بهره‌وری اقتصادی، افزایش هزینه‌های برنامه‌های اجتماعی مثل بیمه سلامت همگانی یا تحول ایدئولوژیک مثل

1. nationhood
2. commonness

ظهور نئولیبرالیسم که همگی می‌توانند گسترش سیاست اجتماعی را تهدید کنند. در چنین شرایطی، وفاداری شهروندان فرسایش می‌یابد و از رونق افتادن سیاست اجتماعی با تضعیف مظاهر عملی ملت‌بودگی و سرانجام، نقصان شاخص‌های امنیت داخلی همراه می‌شود.

سیاست اجتماعی علاوه بر بعد قدرتمند سیاست‌گذارانه، از وجه اخلاقی نیز برخوردار است و اصولی مانند برابری، انصاف، نیاز^۱، آزادی و حقوق را در بر می‌گیرد. بُعد اخلاقی اصل رفاهی، بایدها و نبایدها را در بر می‌گیرد. با تکیه بر اصل برابری، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی به منزله ابزار یا سازوکاری ظاهر می‌شود که با آن می‌توان با برابرکردن مستمری‌های بهداشت و سلامت، آموزش و سایر خدمات، جامعه‌ای منصفانه‌تر ایجاد کرد. به قول جان راولز، هدف اساسی هر سیاست باید برابری باشد و تا جایی که ممکن است «چیزهای خوب» زندگی مانند آموزش و تعلیمات، فرصت‌های کار و شغل، خدمات رفاهی، اوقات فراغت و غیره باید به طور برابر تقسیم شود (مور ۱۳۸۹: ۲۹-۳۶) و سیاست اجتماعی به دنبال تحقق چنین هدفی است.

برابری دربردارنده معنایی از انصاف و برابری فرصت‌ها^۲ نیز هست و از این دیدگاه، هدف سیاست‌گذاری اجتماعی کمک به ایجاد جامعه‌ای است که مردم در آن احساس کنند به اجتماع مشترک تعلق دارند و در آن به طور آزادانه و برابر در اتخاذ تصمیمات سیاسی درباره آینده‌شان مشارکت می‌کنند. همچنانکه مارشال پایه‌گذار اصول مساوات‌گرایی جامعه رفاهی معتقد است: «بسط خدمات اجتماعی تنها وسیله‌ای برای برابرسازی درآمدها نیست. آنچه مهم است توان‌مندسازی کل ماهیت زندگی متمدن، کاهش کلی ناامنی و خطر و برابرسازی شانس و سعادت کم و زیاد در تمام سطوح است. برابری موقعیت‌ها^۳ مهم‌تر از برابری درآمدهاست.» نابرابری درآمدی از این جنبه مهم است که نابرابری‌های وسیع که منجر به تقسیمات اجتماعی و شکاف میان افراد می‌شوند از نظر اخلاقی غلط هستند. علاوه بر برابری و انصاف، ایده برابری فرصت‌ها نیز در وضع و اجرای سیاست‌های اجتماعی مهم تلقی می‌شود که از راه سیاست‌های رفع موانع تبعیض و بهبود دسترسی به شغل، آموزش و دوره‌های کارآموزی و

1. need
2. equality of opportunity
3. status

اشتغال محقق می‌شود، چراکه کار درآمدزاست و اغلب ارتباطات اجتماعی فراهم می‌کند و طرد اجتماعی را کاهش می‌دهد (مور ۱۳۸۹: ۴۰-۴۶).

رابطه بین سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت ملی از منظر حقوق اجتماعی شهروندی هم قابل مطالعه است، به ویژه اگر از دیدگاه مارشال به انواع حقوق شهروندان بنگریم، اعمال سیاست‌های اجتماعی راهی برای تحقق حقوق اجتماعی مردم است. از نظر مارشال، انواع حقوق عبارتند از: **حقوق مدنی**؛ شامل آزادی‌های اساسی قانونی مثل آزادی از تبعیض، دستگیری و بازداشت خودسرانه، آزادی تشکیل گروه و بحث گروهی، آزادی انتشار و بیان؛ **حقوق سیاسی** که آزادی و استقلال را به حق رأی‌دادن، پیوستن و مشارکت در احزاب سیاسی، پرسش‌گری از دولت یا داشتن دولت پاسخ‌گو گسترش می‌دهد و **حقوق اجتماعی** که درگیر با تعهدات بیشتری است و حق دسترسی به منابع آموزشی، رفاه اجتماعی و تأمین اجتماعی را نشان می‌دهد. از زاویه حقوق اجتماعی، سیاست‌گذاری اجتماعی بر این نکته متمرکز است که دولت باید گام‌های مؤثری بردارد تا حقوق شهروندی را برای داشتن آزادی و امنیت تضمین کند، به نحوی که نه فقط از زیان و تبعیض‌رهایی یابند، بلکه از سطح معینی از استانداردهای زندگی و رفاه بهره‌مند شوند (مور ۱۳۸۹: ۵۹-۶۲).

یکی دیگر از مجاری پیوند بین سیاست‌گذاری اجتماعی و امنیت در معنای موسع، توجه به آن از منظر کارکردگرایی و نقش آن در شکل‌گیری دولت فراگیر و تحقق حکم‌رانی خوب^۱ و تقلیل و حذف نابرابری‌های ساختاری است. چون اعتقاد بر این است که بسترهای سیاسی، نهادین و اجتماعی در بسیاری از جوامع در حال توسعه، به دو دلیل چالشی جدی را فراروی هم‌گرایی و امنیت عرضه می‌کنند: الف. بسیاری از اینها هنوز با مشکلات هم‌گرایی افقی در طول مرزهای فرهنگی - اجتماعی به علت گروه‌های متنوعی که برای هم‌زیستی مبارزه می‌کنند، دست و پنجه نرم می‌کنند و ب. هم‌گرایی و انسجام عمودی بین دولت و شهروندان که همان مشروعیت مبتنی بر روابط مورد توافق درباره حقوق و مسئولیت‌های متقابل است نیز نه تنها محقق نشده، بلکه در معرض چالش و بحران نیز هست. پیامد آشکار چنین وضعیتی، وجود نهادها و حکم‌رانی ضعیف است (Dani & Haan 2008: 28). این در حالی است که نیل به

1. good governance

اهداف توسعه مستلزم شکل‌گیری دولت‌های کارآمد و فراگیر و اعمال حکم‌رانی خوب است. کاهش فقر درآمدی، ارتقاء شاخص‌های سلامت و آموزش و دستیابی به برابری اجتماعی و رشد و توسعه پایدار اقتصادی، همگی به نهادهای کارآمد حکم‌رانی نیاز دارند. دستیابی به همه این اهداف با وجود نابرابری‌های شدید که ریشه در روابط ساختاری دارند، دشوار است. به اعتقاد صاحب‌نظران، راه فائق‌آمدن بر این وضعیت، تشکیل دولت‌های فراگیر و وضع و اجرای سیاست‌های اجتماعی مناسب با هدف ارتقاء همبستگی و تعلق اجتماعی و وفاداری به نظام سیاسی و اجتماعی است.

توجه به ماهیت دولت فراگیر، نقش آن را در ایجاد امنیت پایدار از ره‌گذر ارتقاء حس تعلق ملی شهروندان روشن می‌کند. دولت فراگیر¹ آن دسته دولت‌هایی هستند که سیاست‌های آنها متوجه تأمین نیازهای همه شهروندان است و می‌کوشد فرصت‌های برابر برای همه ایجاد کند. شهروندان چنین دولت‌هایی از امکان و حق اظهار نظر درباره اینکه چه خدماتی ارائه شود و چگونه این خدمات توزیع شود و چگونه آنها می‌توانند حق دموکراتیک خود را اعمال کنند، برخوردارند. حساسیت و دغدغه نسبت به برابری، کانونی‌ترین موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی است. چنین سیاست‌گذاری‌ای شامل کاربست و اجرای تدابیر مختلف برای تقویت رفاه شهروندان از راه ارائه خدمات آموزشی و بهداشتی، حمایت هدفدار از گروه‌های محروم (مثل حمایت اجتماعی از فقرا و خدمات اجتماعی برای کهن‌سالان و کودکان)، سیاست‌های بازار کار و تبعیض مثبت و دیگر تدابیر حمایت‌گرایانه برای فائق‌آمدن بر نابرابری‌های تاریخی است. از این زاویه، سیاست‌گذاری اجتماعی مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های عمومی است که با هدف ارتقاء برابری فرصت برای همه افراد، برابری عاملیت یا کارگزاری برای منتفع‌شدن همه گروه‌ها و همبستگی اجتماعی برای منتفع‌شدن کل اعضای جامعه از جمله گروه‌های حاشیه‌ای طراحی شده است (Dani & Haan 2008: 4-6).

در خصوص سهم سیاست‌های اجتماعی در تقلیل نابرابری‌های ساختاری می‌توان گفت نابرابری ساختاری شرایطی است که از انتساب موقعیت فروتر یا نابرابر به عده‌ای از مردم در رابطه با یک مقوله ناشی می‌شود. موقعیت نابرابر به وسیله روابط نابرابر در نقش‌ها، کارویژه‌ها،

1. inclusive state

حق تصمیم‌گیری و فرصت‌ها که در شبکه به هم وابسته‌ای با یکدیگر قرار دارند، تقویت می‌شود و تداوم می‌یابد. همچنین، وقتی یک گروه در صدد سلطه بر نهادهای دولتی برمی‌آید، نابرابری‌های ساختاری را جاودانه می‌سازد. نابرابری ساختاری به وسیله تحمیل رژیم‌های حقوق سیاسی-اجتماعی، نهادین و فرهنگی که حقوق متمایزی را به برخی افراد یا گروه‌ها تخصیص می‌دهد، بازتولید می‌شود. نابرابری‌های ساختاری مبتنی بر جنسیت، قبیله و نژاد، فراگیرترین نوع هستند. مشخصاً چنین نابرابری‌هایی وقتی مورد شناسایی قرار نگیرند، تداوم می‌یابند. انکار علل ساختاری مهم منجر به فقدان قوانین، نهادها و هنجارها برای مبارزه با آنها می‌شود. در نتیجه، کسانی که محروم هستند از روابط قدرت نابرابر رنج می‌برند و صدایشان شنیده نمی‌شود که خود منجر به رفتار منفعلانه می‌شود.

نابرابری‌های ساختاری، اگرچه بادوام هستند، اما با دشواری و کندی نیز تغییر می‌کنند. تغییر و تحول آن می‌تواند منتج از شوک سیاسی خارجی یا فرصت‌های برآمده از خارج باشد، مثل تحمیل رژیم سیاسی یا ایدئولوژی خاص یا فروپاشی چنین رژیمی مثل فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در اروپای شرقی و مرکزی و یا می‌تواند ناشی از فرایندهای داخلی مثل جنبش‌های سیاسی اجتماعی و یا اجرای سیاست‌های اجتماعی خاص باشد و سیاست‌های اجتماعی با حذف و کاهش نابرابری‌های ساختاری، کیفیت زندگی شهروندان را دگرگون می‌سازد که بر میزان رضایت از زندگی و تعلق نسبت به نظام اجتماعی مسلط تأثیر شگرفی می‌گذارد. از این منظر، سیاست‌گذاری اجتماعی با موضوع کیفیت زندگی مربوط می‌شود. کیفیت زندگی در بعد جمعی آن بر ثبات و پایداری محیط فیزیکی و اجتماعی، منابع اجتماعی درون گروه‌ها و جوامع شامل انسجام مدنی، هم‌کوشی و یکپارچگی، روابط شبکه‌ای گسترده و پیوندهای موقتی در تمامی سطوح جامعه، هنجارها و ارزش‌هایی مانند اعتماد، نوع‌دوستی و رفتار دگرخواهانه، انصاف، عدالت اجتماعی و برابری‌طلبی تأکید و سیاست اجتماعی در تدارک زندگی با کیفیت سهم بسزایی دارد (Philips 2006: 242).

در مدل کیفیت فراگیر زندگی، همبستگی اجتماعی با درون‌مایه عدالت اجتماعی به عنوان مؤلفه مهم در سیاست‌گذاری‌های جامع پیرامون کیفیت زندگی در نظر گرفته می‌شود و جنبه‌های مختلف همبستگی اجتماعی، خود تأثیرات مثبتی بر عملکرد اقتصاد کلان، بهداشت،

بهزیستی و ... دارد. ماسام معتقد است ۵ اصل مهم در برنامه‌ریزی اجتماعی که با هدف بهبود کیفیت زندگی مد نظر قرار می‌گیرد، عبارتند از امنیت، وابستگی متقابل، انصاف و برابری، مشارکت و برابری و تکثر که همگی موجب ارتقاء جامعه و منزلت آن می‌شود (غفاری و امیدی ۱۳۹۰: ۱۰۳).

تصور از کیفیت عادلانه زندگی با نظم و انسجام اجتماعی و مآلاً ثبات و استواری آن پیوند می‌یابد، زیرا عامه انسان‌ها فقط زمانی که وضع موجود را غیر عادلانه می‌یابند، از لحاظ روانی برای برهم زدن آن برانگیخته می‌شوند. بدین ترتیب، در شرایطی که شاخص‌های کیفیت زندگی سیر نزولی پیدا می‌کند و بی‌عدالتی و ظلم توسعه می‌یابد، جامعه بیشتر مستعد فروپاشی نظم و انضباط درونی می‌شود. در مقابل، هرچه سطح رعایت عدالت در جامعه بیشتر باشد، احتمال تضمین صلح افزایش می‌یابد. پس به نظر می‌رسد فراگرد امنیت ملی، ملت‌سازی و انسجام اجتماعی به شدت تحت تأثیر میزان رعایت عدالت قرار دارد. مراتب برخورداری از عدالت، ادراک عدالت در زمان حال و امید به تحقق عدالت در آینده، سه عنصر تعیین‌کننده عدالت اجتماعی و تضمین‌کننده امنیت پایدار به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد هرچه وضعیت عدل پایدارتر می‌شود، بر امکان برنامه‌ریزی و امید به آینده افزوده می‌شود و علاقه مردم و گروه‌ها به حفظ وضع موجود و ممانعت از بحران‌های اجتماعی افزایش می‌یابد (پورعزت، عطار و سعدآبادی ۱۳۹۱: ۷-۱۶).

سیاست اجتماعی از جنبه ایجاد همبستگی اجتماعی و تأثیر آن بر آفرینش حس تعلق ملی و به واسطه آن، تأمین و ارتقاء امنیت ملی نیز مورد توجه واقع شده است. سیاست اجتماعی در صورتی که بهنگام و کارآمد تدوین و اعمال شود، فاصله‌های اجتماعی و طبقاتی را کاهش و متقابلاً بر پیوندها و پیوستگی‌های اجتماعی می‌افزاید، زیرا دو جنبه مهم همبستگی اجتماعی عبارتست از بعد نابرابری^۱ که مربوط است به هدف ارتقاء فرصت‌های برابر و کاهش نابرابری‌ها و شکاف‌های درون جامعه. سه جنبه از بعد نابرابری عبارتند از: ۱. نابرابری‌های منطقه‌ای شرایط زندگی، ۲. فرصت‌های برابر که مربوط است به توزیع برابر امکانات و فرصت‌ها و میزان تبعیض بر مبنای سن، جنسیت، موقعیت یا پایگاه اجتماعی، ناتوانی، ملیت، قومیت و نژاد و ۳. برون‌رانی یا طرد اجتماعی. جنبه دوم

بعد سرمایه اجتماعی است که ناظر به تقویت روابط، تعامل‌ها و پیوندهای اجتماعی است. بنابراین، همبستگی اجتماعی دارای دو عنصر است: یکی کاهش تفاوت‌ها و نابرابری‌ها و دیگری تقویت پیوندها، شبکه‌ها و روابط اجتماعی، افزایش احساس تعلق به جماعت و پیوند با آن بر اساس ارزش‌های مشترک، هویت جمعی و اعتماد میان اعضا.

نتیجه‌گیری

سیاست‌گذاری اجتماعی کارآمد، کم‌هزینه و فراگیر که متضمن بهزیستی معیشتی و رضایت‌مندی روحی همه شهروندان باشد، از استلزامات امنیت ملی پایدار، جامعه‌محور و چندبعدی در رویکرد موسع است. سیاست‌های اجتماعی از ره‌گذر تکوین دولت فراگیر، تحقق انصاف و عدالت اجتماعی و تقلیل نابرابری‌های ساختاری، زمینه‌های تجزی و واگرایی سیاسی و اجتماعی را می‌کاهد و متقابلاً پیوستگی و تعلق شهروندان به مای جمعی، نظام اجتماعی و سیاسی را تقویت می‌کند و با رویکرد برابرگرای خود بسترهای احساس محرومیت و تبعیض را می‌زداید و بدین طریق، ظرفیت‌های تعامل بین گروه‌های انجمنی را توسعه می‌دهد و با گسترش شعاع درون گروه به وسعت ساکنان جغرافیای سرزمینی، اجتماع تصویری را به جامعه عینی و واقعی مبدل می‌کند و با رویکرد عام‌انگار خود، اجتماع عدالت اجتماعی می‌آفریند که پتانسیل‌های قطبی‌کردن و تفکیک و تمایز را خنثی می‌کند و مآلاً جامعه‌ای برابر، منصفانه و برخوردار از حقوق اجتماعی و بهره‌مند از شاخص‌های حکم‌رانی خوب را می‌پروراند. نتایج چنین سیاست‌هایی، افزایش موجودی سرمایه اجتماعی، بهبود حجم و کیفیت تعاملات بین گروهی، تقویت ضریب همبستگی و انسجام اجتماعی، فروکش کردن احساس محرومیت و ارتقاء رضامندی مردم و مشروعیت سیاسی، ثبات و استواری سیاسی و تحقق شاخص‌های امنیت جامعه‌ای و سیاسی است.

منابع

- آزر، ادوارد ای و مون، چونگ این (۱۳۷۹) *امنیت ملی در جهان سوم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸) *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، ویور، الی و ویلد، پاپ دو (۱۳۸۶) *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۰) «فرآیند مشروعیت‌یابی در نظام جمهوری اسلامی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال، ۷، شماره ۲۶، صص ۷۱۹-۷۴۵.
- پورعزت، علی اصغر، طاهری عطار، غزاله و سعیدآبادی، علی اصغر (۱۳۹۱) «راهبری ملت‌سازی پایدار بر مبنای عدالت اجتماعی»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، سال یازدهم، شماره ۱۱، صص ۱-۲۲.
- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳) *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) *امنیت بین‌الملل*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- غفاری، غلامرضا و امید، رضا (۱۳۹۰) *کیفیت زندگی؛ شاخص توسعه اجتماعی*، تهران: شیرازه.
- کرون، جیمز (۱۳۹۰) *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، چگونه مسائل اجتماعی را حل کنیم؟*، ترجمه مهرداد نوابخش و فاطمه کریمی، تهران: جامعه‌شناسان.
- کریمی، مله، علی و بابایی، اکبر (۱۳۹۰) *امنیت ملی از منظر امام خمینی (ره)*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گر، تد رابرت (۱۳۷۷) *چرا انسانها شورش می‌کنند؟* ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۷) *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مور، کن بلیک (۱۳۸۹) *مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری اجتماعی*، ترجمه سعیدی، علی اصغر و صادقی جقه، سعید، تهران: جامعه‌شناسان.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹) *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: سمت.

همتی، فریده (۱۳۹۰) *سیاست اجتماعی، نظریه‌های کلاسیک، مدرن، پست‌مدرن و مطالعات مقایسه‌ای*، تهران: جامعه‌شناسان.

هورو، جوکو (۱۳۸۳) «به سوی امنیت کثرت‌گرا و گسترده»، ترجمه موسی موسوی زنور، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۳.

- Animashaun, Mojeed Adekunle (2009) State "Failure, Crisis of Governance and Disengagement from the State in Africa", *Africa Development*, Vol. 34, No. 3 /4.
- Ayyoob, Mohammad (1995) *The Third World Security Predicament, State making, Regional Conflict and the International System*, London: Lynn Rienner Publishers.
- Beland, Daniel & Lecoures, Andre (2008) *Nationalism & Social Policy; the Politics of Territorial Solidarity*, UK: Oxford University Press.
- Bilgin, P. (2003) Individual & Societal Dimensions of Security, *International Studies Review*, Vol. 5.
- Booth, Ken (1991) "Security and Emancipation", *Review of International Studies*, Vol. 17, No.4, pp.313-326.
- Buzan, Barry, Waever, Ole & Vilde, Joop (1998) *Security: A New Framework for Analysis*, London: Lynn Rienner Publisher.
- Dani, Anis and Haan Arjande (2008) *Inclusive States: Social Policy and Structural Inequalities*, USA: The World Bank.
- Hofer, Richard (2008) *Social Welfare Policy & Politics*, UK: John Wiley & Sons Inc.
- Keppsa, Michael, Beland, Daniel and Lecoures, Andre (2011) "Nationalism, Development and Social Policy: the Politics of Nation-building in Sub-Saharan Africa", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 34, No. 12, pp.2115-2133.
- Kundera, M. (1996) *The Book of Laughter and Forgetting*, London: Faber & Faber.
- Law, Alex & Mooney, Gerry (2012) "Devolution in a Stateless Nation: Nation-building & Social Policy in Scotland", *Social Policy & Administration*, Vol.46, No. 2, pp.161-177.
- Lipshutz, R. (1995) "On Security", in R. Lipschutz (ed.) *On Security*, New York: Columbia University Press.
- Miguel, Edward (2004) "Tribe or Nation, Nation Building & Public Goods in Kenya versus Tanzania", *World Politics*, NO. 56, pp. 327-362.
- Pearton, M. (1996) "Notions in Nationalism", *Nations and Nationalism*, Vol. 2, No. 1, pp.1-15.
- Philips, D. (2006) *Quality of Life; Concept, Policy and Practice*, London: Routledge.
- Roe, Paul (2005) *Ethnic Violence & the Societal Security Dilemma*, London: Routledge.
- Walle, Steven De & Scott, Zoe (2009) "The Role of Public Services in State & Nation-Building: Exploring Lessons from European History for Fragile States", *Governance & Social Development Resource Centre*.
- Williams, M.C. (1998) "Identity and the Politics of Security", *European Journal of International Relations*, Vol. 4, No. 2, pp. 204-225.